

مروری انتقادی بر نظریه انقلاب اسکاچپول

چکیده: در این مقاله، پس از ارائه خلاصه‌ای از نظریه تدا اسکاچپول که شاید از میان نظریه‌های جدید، مهمترین نظریه در مورد انقلاب باشد، آرای او درباره انقلاب مورد بحث قرار می‌گیرد. نکته اصلی در نظریه او تبیین علت وقوع انقلاب اجتماعی و طرح این مسأله است که چرا در برخی از جوامع انقلاب اجتماعی به ابزار اصلی ایجاد تحول تبدیل می‌شود. فشار بین‌المللی بر دولت، شورشهای دهقانی، و حضور نخبگان حاشیه‌ای شرایط مهم برای «آمدن» انقلابهای اجتماعی هستند. استدلال اصلی این مقاله آن است که به دلیل سرشت موضوع، روش اسکاچپول در تحقیق، و عدم دقت در کاربرد اصول منطقی در مطالعات، نظریه او فاقد قدرت کافی در تبیین و پیش‌بینی انقلابهای اجتماعی است و به اندازه نظریه‌هایی که خود وی به نقد آنها می‌پردازد، ایدئولوژیک است.

بدون شک، انقلاب بطور عمده یکی از مهمترین شیوه‌های دگرگونی اجتماعی در تاریخ بشریت و بویژه در سده‌های اخیر است. دامنه و وسعت تحولات حاصل از آن می‌تواند به حدی زیاد باشد که توکویل، فیلسوف فرانسوی، درباره انقلاب فرانسه چنین می‌گوید:

ما به مدت شصت سال با این تصور که پایان انقلاب را دیده‌ایم خود را فریب می‌دادیم. در هجدهم برومر انتظار می‌رفت که انقلاب پایان یابد، و دوباره در سال ۱۸۱۴ چنین تصویری به وجود آمد. من شخصاً فکر می‌کردم که در سال ۱۸۳۰ انقلاب احتمالاً پایان یافته است؛ یعنی هنگامی که دموکراسی در

حرکتش هر حق دیگری به جز حق مالکیت را پایمال و تخریب کرده و در برابر حق باستانی و ضروری مالکیت متوقف شده بود. فکر می‌کردم انقلاب مانند یک اقیانوس بالاخره ساحل خود را یافته است. ولی در اشتباه بودم. اکنون واضح است که این جزر و مد ادامه دارد و دریا هنوز هم بستر خود را وسعت می‌بخشد، بنابراین ما نه تنها پایان انقلاب شگفت‌انگیزی را که قبل از زمان ما شروع شده بود ندیده‌ایم، بلکه فقط به زحمت شاهد تولد نوزادی بوده‌ایم. جامعه فرایندی رو به بهبود و اعتدال نیست، بلکه فرایند تغییر و تحول است. (۱)

انقلاب‌های اجتماعی موضوع مطالعاتی متعدد در رشته‌های گوناگون دانشگاهی بوده‌اند، نه تنها به علت گستره و اهمیت تحولات حاصل از آنها، بلکه همچنین به این دلیل که مطالب زیادی راجع به ساختارهای اجتماعی، ویژه گیها و ماهیت دولت، و رابطه بین جامعه و دولت را آشکار کرده‌اند:

کشمکش‌های اجتماعی، از آشوب گرفته تا انقلاب، نمایانگر جنبه‌های مهم ساختار اجتماعی‌اند، زیرا در اینجاست که این ساختارها به نقطه گسست می‌رسند. در غیر از این لحظات انفجار (اجتماعی) و جز از طریق این رویدادها برخی مشکلات مهم را نمی‌توان مطالعه کرد؛ این لحظات نه تنها آنچه را که در حالت عادی پنهان هستند آشکار می‌سازند، بلکه بر اساس اهداف مطالعه برخی از پدیده‌ها را بزرگ جلوه می‌دهند و بر آنها تمرکز می‌یابند و در عین حال معمولاً شواهد و مستندات ما را درباره پدیده‌های اجتماعی چند برابر می‌کنند و این، یکی از امتیازات آنهاست. (۲)

اما به رغم آنکه محققان توجه خاصی به انقلاب داشته‌اند، هنوز پرسشهای بنیادین در این زمینه بطور کامل تدوین نشده‌اند و پاسخی قطعی نیز برای سؤالات مطرح شده، وجود ندارد. برای مثال انقلاب چیست؟ چگونه به وقوع می‌پیوندد؟ منابع، دلایل، علل و نتایج این واقعه چیست؟ چگونه می‌توان شدت، مدت، دامنه و قدرت یا ضعف آن را تخمین زد؟ آیا می‌توانیم مسیر آن را مشخص کنیم؟ آیا می‌توانیم انقلاب اجتماعی را «طراحی» کنیم و آن را به وجود آوریم؟ اینگونه سؤالات و بسیاری دیگر از این قبیل،

موضوعاتی بوده‌اند که برخی از دانشمندان علوم اجتماعی عمری را بر سر بررسی آنها گذرانده‌اند. این مقاله می‌کوشد با نگاهی انتقادی نظریه اسکاچپول را مرور نماید. شاید مهمترین عامل در ایجاد مناقشات علمی بین اندیشمندان، عدم وجود درکی مشترک از معنای این پدیده و حدود و ثغور مفهومی آن بوده که موجب ابهامی شدید شده است. برای نمونه، تعدادی از دانشمندان علوم اجتماعی طغیان، شورش، جنبشهای اجتماعی، جنگهای پارتیزانی، مقاومت منفی، تروریسم، خشونت دسته‌جمعی^۱، انقلابهای اجتماعی (۳) و (۴) و غیره را تحت عنوان کلی «بی‌ثباتی سیاسی» یا «جنگهای درون - کشوری» طبقه‌بندی کرده‌اند. یکی از مشکلات اساسی چنین مفهوم‌بندی وسیعی، نادیده انگاشتن تفاوت‌های مهم بین مقولات فوق است. در انتهای دیگر طیف برخی از دانشمندان نه تنها بین پدیده‌های ذکر شده تمایز قائل شده‌اند، بلکه طبقه‌بندیها و سنخ‌شناسی‌های^۲ دیگری را برای هر یک از آنها مطرح ساخته‌اند و مؤلفه‌های این اصطلاح را محدود کرده‌اند. (۵)

مفهوم‌بندی اسکاچپول از انقلاب

اسکاچپول اساساً سعی در توضیح این امر دارد که چرا برخی جوامع از طریق انقلابهای اجتماعی، نوسازی شده و تغییر کرده‌اند و برخی از طرق دیگر به این امر دست یافته‌اند. وی همچنین می‌کوشد تا نتایج مختلف انقلابهایی را که به نوسازی و تغییر جوامع منجر می‌شوند بیان کند. همان‌گونه که ذکر شد، این مقاله درصدد تشریح نتایج انقلاب از دید اسکاچپول نیست.

اسکاچپول انقلاب را خیلی مضیق مفهوم‌بندی می‌کند و شورش، انقلاب سیاسی و اجتماعی را از یکدیگر متمایز می‌داند. از نظر او شورش - حتی هنگامی که موفقیت‌آمیز باشد - سبب دگرگونی بنیادی نخواهد شد، بلکه صرفاً اغتشاشی است که طبقات پایین جامعه، بدون توجه به تغییرات در سطح جامعه ایجاد می‌کنند. تصور وی از انقلاب سیاسی تغییر دولت و دولتمردان (نخبگان) است و نه تغییر ساختار اجتماع. اسکاچپول

معتقد است که:

انقلابهای اجتماعی تغییراتی سریع و بنیادی در وضع جامعه و ساختار طبقاتی ایجاد می‌کنند؛ این‌گونه انقلابها توسط طبقه پایین جامعه همراهی می‌شوند و به ثمر می‌رسند. انقلابهای اجتماعی با دیگر انواع مبارزات و فرایندهای تحول‌آفرین تفاوت دارند، بویژه هنگامی که ترکیبی از این دو حالت صورت گیرد: تقارن تغییرات ساختار اجتماعی با شورشهای طبقاتی و تقارن تغییرات سیاسی و اجتماعی. (۶)

اسکاچپول اظهار می‌دارد که انقلاب اجتماعی از دو جنبه مهم با دیگر انقلابها متفاوت است: اولاً، انقلاب اجتماعی امری پیچیده است و نمی‌توان آن را به حد یک شکل ساده تحلیلی - مانند خشونت یا کشمکش سیاسی - که ممکن است وجه اشتراک رویدادهایی با ماهیتها و نتایج گوناگون باشد تقلیل داد. ثانیاً، این تصور از انقلاب اجتماعی متضمن تغییرات سیاسی - اجتماعی موفق - تغییرات واقعی دولت و ساختار طبقاتی - به‌عنوان مشخصه این نوع از انقلاب است. از نظر او اختلاف بین زمینه‌های ساختاری کلان و زمینه‌های تاریخی از علل بنیادین وقوع یک انقلاب اجتماعی موفق، ناموفق و تغییرات انقلابی غیراجتماعی است. از این‌رو با در نظر گرفتن پیچیدگی و موفقیت به‌عنوان علائم مشخصه انقلاب اجتماعی، تنها وقایع معدودی را در تاریخ می‌توان انقلاب اجتماعی تلقی کرد. دگرگونیهای ساختاری و بنیادی که در فرایند نوسازی ظاهر می‌شوند موجب انقلاب اجتماعی نمی‌گردند، زیرا ضرورتاً منطبق با انقلاب سیاسی و جایگزین دولتمردان (نخبگان) نیستند. با توجه به تضادهای موجود در طبقه حاکمه هر جامعه، این امکان وجود دارد که نخبگان منشأ ایجاد دگرگونیهای ساختاری در جامعه شوند که نمونه آن را می‌توان در ترکیه، ژاپن و آلمان مشاهده کرد. اما نظر او انقلاب اجتماعی باید ترکیبی از شورشهای طبقه پایین جامعه و تغییرات اساسی سیاسی - اجتماعی باشد.

این تعریف نیز بدون اشکال نیست. زیرا به‌نحوی دلخواهانه محدود است و از این‌رو می‌تواند منجر به حذف بسیاری از شورشهای روستایی، قیامهای شهری و اغتشاشات جدایی طلب ملی شود که عوامل مهمی برای تحقیقات مقایسه‌ای و نظری انقلاب هستند.

همان‌گونه که چارلز تیلی^۱ ادعا می‌کند هیچ تعریف قاطع و فراگیری از انقلاب وجود ندارد که از انتقاد دانشمندان مختلف پیرو مکتبهای گوناگون فکری مصون بماند. بنابراین، ارزیابی این مفهوم با مجموعه‌ای از معیارهای خاص امکان‌پذیر نیست. وی معتقد است:

هیچ‌یک از مفاهیم انقلاب قادر به گریز از این مشکلات نیستند زیرا برای مفهوم‌بندی نمی‌توان از این گزینش‌ها اجتناب کرد. با وجود این با تمایز ساده بین «موقعیت انقلابی» و «پیامد انقلابی» می‌توان زمینه مفهومی خوبی فراهم کرد. بسیاری از عدم توافقیهای ضروری دربارهٔ تعریف مشخص انقلاب جایی در طول این دو طیف رخ می‌دهد. (۷)

در تعریف اسکاچپول بین شرایط انقلابی، وقوع انقلاب، فرایندهای انقلابی و پیامدهای انقلاب تمایزی نیست. تعریف اسکاچپول از سویی معطوف به پیامدهای انقلاب است. معمولاً لازمهٔ اطلاق چنین تعریفهایی از انقلاب بر واقعیت خارجی سپری شدن چندین سال و چندین دهه از وقوع انقلاب است تا بتوان واقعه و حادثه را انقلاب نامید. از سوی دیگر تعریف او معطوف به وقوع انقلاب است. به عبارت دیگر چگونگی و نوع سقوط رژیم مستقر در تعریف اسکاچپول لحاظ شده است. البته بعضی از اندیشمندان معتقدند که:

نظریه جامعه‌شناختی باید، به‌جای تلاش برای تبیین وقوع انقلاب، سعی در تبیین وقوع «موقعیت انقلابی» داشته باشد. اینکه آیا با خشونت تغییری در قدرتهای حاکم بر جامعه رخ می‌دهد یا خیر، هم به ویژگیهای ساختار اجتماعی و هم به موقعیت عینی سیاسی و نظامی در یک زمان مفروض بستگی دارد. جریان حوادث تاریخی، آمادگی گروهها و دستجات در یک زمان خاص، وفاداری سیاسی گروههای استراتژیک، نبوغ تاکتیکی رهبران انقلابی یا حکام متغیرهای موقعیتی هستند که نظریهٔ جامعه‌شناختی به دنبال تبیین آنها نیست. اما می‌توان شرایطی را که در آن محدودیت ابزارهای کشمکش اجتماعی از

میان می‌رود طرح کرد. (۸)

همان‌گونه که از بحث بالا پیداست، مفهوم انقلاب از مسائل مورد منازعه محققان انقلاب است. برخی از دانشمندان آن را خیلی گسترده مفهوم‌بندی کرده‌اند بطوری که عملاً هر مبارزه‌ای می‌تواند در این مفهوم بگنجد؛ در مقابل، برخی دیگر آن را چنان محدود مفهوم‌بندی کرده‌اند که فقط بعضی از وقایع تاریخی را می‌توان واجد شرایط لازم برای آنکه «انقلاب» تلقی شوند دانست. دیگر محققان در انتخاب عناصر تشکیل‌دهنده مفهوم انقلاب بسیار گزینشی و دلخواهانه عمل کرده‌اند، حتی در مواردی که مسأله جامع و مانع بودن یا مسأله دلخواهانه عمل کردن مطرح نبوده است و دانشمندان بر معیار واحدی برای تمایز انقلاب از دیگر انواع خشونت و گسست سیاسی توافق کرده‌اند، نتوانسته‌اند در مورد طبقه‌بندی همان واقعه و رویداد به توافق برسند. برای مثال، وقایع مجارستان از نظر عده‌ای «انقلاب» و به نظر عده‌ای دیگر «شورش» تلقی می‌شود. (۹) همچنین حوادث سال ۵۷ در ایران را بسیاری انقلاب و برخی شورش قلمداد نموده‌اند. (۱۰) از این‌رو، انقلاب به گروهی دیگر از مفاهیم مانند فرهنگ، ارزش، هنجار و توسعه ملحق می‌شود که هیچ‌گاه یک معنی جهان‌شمول مورد قبول شمار زیادی از اندیشمندان پیدا نمی‌کند و در نتیجه، هر زمان که دانشمندی از مفهوم انقلاب استفاده می‌کند، باید به تعریف آن نیز پردازد. با وجود تمام روشنگرایی‌هایی که در گذشته در مورد این مفهوم وجود داشته است، ابهامات این مفهوم حداقل تا آینده‌ای نزدیک همچنان باقی خواهد ماند. (۱۱)

تأکید اسکاچپول بر نکات نوین تحلیلی

اگر چه برخی از نکات تحلیلی به تفصیل توسط سایر جامعه‌شناسان مورد بحث قرار گرفته است، اما موضوعی که برتری اسکاچپول را بر دیگران نشان می‌دهد، ارائه هم‌نهادی از عوامل مختلف برای توصیف و ذکر علل وقوع انقلاب است.

تحلیل ارادی انقلاب در برابر تحلیل ساختاری آن

اسکاچپول معتقد است که تمام کوششهای نظری موجود، از ابعاد بسیاری با یکدیگر

متفاوتند، اما همگی آنها در بررسی انقلاب، تعدادی عناصر تحلیلی مشترک دارند. همه آنها معتقدند که به طریقی کارگزاران آگاه و هدفمند راه را برای به وجود آمدن یک انقلاب هموار می‌کنند: از نظر ربرت گر^۱ سیاسی شدن نارضایتی گسترده توسط رهبران؛ از نظر جانسون^۲ احساس سردرگمی در افراد که موجب قبول نظام ارزشی انقلابی رقیب می‌شود؛ از نظر تیلی رقابتهای نظام‌یافته انقلابیون بر سر قدرت و حکومت؛ از نظر مارکسیستهای ارتدکس احزاب پیشرو^۳ و به‌زعم تعدادی از مارکسیستهای اروپایی مثل گرامشی^۴ و لوکاج^۵ آگاهی طبقاتی از عوامل مهم «ساختن» انقلاب است. اسکاچپول اظهار می‌دارد که از نظر تعدادی از این دانشمندان، قصد و اختیار نقش مهمی را دارد، زیرا تصور و فرض صریح یا ضمنی آنها این است که نظم اجتماعی تنها هنگامی امکان‌پذیر است که یک وفاق اجتماعی وجود داشته باشد و فقدان وفاق اجتماعی منجر به یک نظم جدید و دگرگونی جامعه می‌شود. وی نظریه وفاق جمعی را هم به لحاظ مشکلات نظری و هم به لحاظ عدم تطابق تجربی رد می‌نماید.

اسکاچپول بر آن است که هیچ انقلابی را کارگزاران آگاه و یا افراد انقلابی به راه نینداخته‌اند. در واقع هنگامی که یک دولت از لحاظ نظامی، اقتصادی و سیاسی فلج می‌شود، کارگزاران انقلابی می‌توانند از امکاناتی که به آنها فرصت بیشتری برای دگرگونی بنیادی و ایجاد نظم مجدد در جامعه می‌دهد استفاده کنند. به نظر وی تاریخ شاهد نمونه‌های بسیاری است که توده مردم و رهبران به صورت گوناگون و مستقل، بدون هیچ‌گونه ارتباط سازماندهی شده یا ایدئولوژیکی عمل کرده‌اند.

اسکاچپول به این نکته اشاره می‌کند که در انقلابهای اجتماعی، گروهها و طبقات به صورتهای گوناگون نسبت به یکدیگر قرار می‌گیرند و برانگیخته می‌شوند. درک موقعیت و منافع واقعی آنها و «مبارزه آنها بر سر منافع» می‌تواند روشی سودمند برای توضیح و درک بهتر موضوع باشد. وی در تحلیل انقلاب اظهار می‌دارد که موقعیتهای بین‌المللی و

1. Ted Robert Gurr

2. Chalmers Johnson

3. Vanguard

4. Gramsci

5. Lukacs

اقتصادی - اجتماعی به این مبارزات شکل می دهند و آنها را محدود می کنند. از آنجا که بسیاری از عوامل و متغیرها در بروز فرایندهای انقلابی دخالت دارند، هیچ تشکیلات خاصی را، هر چند که دارای نقشی مهم در این فرایندها باشد، نمی توان به عنوان شکل دهنده، سازنده یا کنترل کننده انقلاب برگزید و به این دلیل نتیجه انقلاب هیچگاه با آنچه که پیش بینی شده یا مورد نظر بوده است مطابقت نمی یابد. وی معتقد است:

فقط با تمرکز همزمان بر روی شرایط تعیین شده نهادی (سازمانی) و روابط گروهها در جامعه و روابط متقابل بین جوامع در چارچوب ساختارهای بین المللی که در طول تاریخ جهانی شکل می گیرند، می توان انقلاب را به خوبی تحلیل کرد. اتخاذ نقطه نظری بی طرفانه و غیرذهنی گرا که بر الگوهای روابط میان گروهها و جوامع تأکید کند، عموماً به معنای آن است که از چشم اندازی ساختارگرایانه به واقعیت تاریخی - اجتماعی بنگریم. (۱۲)

زمینه های بین المللی و تاریخی - جهانی

دومین نقطه نظر تحلیلی اسکاچپول در بحث انقلاب، تأثیر شرایط بین المللی بر یک انقلاب خاص است. او اظهار می دارد که ارتباطات بین المللی در انقلابهای پیشین قویاً به حضور فرایندهای انقلابی کمک کرده اند و به نحوی گسترده تعیین کننده روش مبارزه و نتیجه آن نیز بوده اند.

اسکاچپول دو پدیده فراملی را که عمیقاً بر خط سیر تاریخ مدرن تأثیر گذاشته و آن را شکل داده، مشخص می کند. وی اظهار می دارد که گسترش اقتصاد سرمایه داری موجب جریان بیشتر تجارتهای فراملی، مبادلات و سرمایه گذاری در جهان شده است. اقتصاد جهانی تحت تأثیر سرمایه داری به عنوان روش غالب در تولید، مبادلات و مصرف، به یک نظام واحد جهانشمول تبدیل شده است.

در این نظام جهانی، حکومتهای ملی در موقعیتهای گوناگونی قرار گرفته اند. از آنجا که این نظام سلسله مراتبی است، موقعیت کشورها در معاملات فراملی بسیار مهم است. آنهایی که در «مرکز» قرار گرفته اند، در معاملات خود، موقعیتی ممتازتر نسبت به آنهایی که در «پیرامون» قرار گرفته اند دارند.

گسترش سرمایه‌داری در جهان، تأثیر مهم دیگری در حکومت‌های ملی دارد. ظهور اقتصاد سرمایه‌داری جهانی موجب پیشرفت بی‌قاعده، مبادلات نابرابر، و تقسیم بین‌المللی کار در سراسر دنیا شده است. این فرایندها با بازسازی ارتباطات طبقاتی، تحول در الگوهای تولید، مبادلات و مصرف، و تطبیق ساختار درونی جامعه با نیازهای نظام سرمایه‌داری جهانی همراه بوده‌اند.

دومین عنصر فراملی که اسکاچپول به آن به‌عنوان عاملی مهم در چگونگی ظهور، فرایند و نتیجه انقلاب اشاره می‌کند نظام بین‌الدولی^۱ است. بر خلاف نظریه‌پردازان اقتصادی تحویل‌گرا،^۲ که حکومت را ابزاری در دست گروهها و طبقات حاکم می‌دانند و در نتیجه تعاملات دولت را فقط با سازوکارهای اقتصادی تبیین می‌کنند، اسکاچپول معتقد است که دولتها به‌صورت بالقوه در ارتباطشان با گروههای قدرتمند داخلی و کشورهای قوی خارجی خودمختارند. وی ادعا می‌کند که نظام بین‌الدولی را نظام سرمایه‌داری به‌وجود نیاورده و در حقیقت پیدایش آن قبل از ظهور سرمایه‌داری بوده است. تاریخ گذشته مملو از رقابت و مخاطرات نظامی، جنگها و زمینه‌های نفوذ سیاسی است که در بیشتر مواقع از دلایل اصلی سازماندهی مجدد جوامع از طریق اصلاحات، کودتا و انقلاب است. از نظر وی نظام بین‌الدولی در سراسر تاریخ مدرن جهان:

نشاندهنده سطح تحلیلی مستقلی از عوامل فراملی است که در ساختار و پویایی خود با نظام سرمایه‌داری مرتبط هستند، اما نمی‌توان آنها را به این نظام فروکاست. تواناییهای نظامی مناسب و مزیت‌های (یا نقاط ضعف) بین‌المللی کشورها را نمی‌توان بطور کامل با اقتصاد داخلی یا موقعیتهای اقتصادی بین‌المللی آنها تبیین کرد. عواملی از قبیل کارایی اجرایی دولت، قابلیت‌های سیاسی برای بسیج توده‌ها و موقعیت جغرافیایی بین‌المللی نیز حائز اهمیت هستند. (۱۳)

ساختار اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و نظام بین‌الدولی به همراه یکدیگر، یکی از «زمینه‌هایی» را تشکیل می‌دهد که باید به آن توجه کرد و آن را تجزیه و تحلیل نمود.

اسکاچپول معتقد است که «زمان تاریخی خاص»^۱ زمینه مهم دیگری است که تأثیر بسزایی بر الگوهای خاصی دارد که یک انقلاب ممکن است آن را انتخاب و از آن دنبال‌روی کند. انقلابهای قبلی نه تنها تأثیری بسیار بر عقاید و آرمانهای انقلابهای بعدی داشته‌اند، بلکه نشان‌دهنده راه و خط مشی‌های یک انقلاب موفق نیز بوده‌اند. بی‌تردید در قرن حاضر حزب بلشویک در ترسیم راه و خط مشی‌های انقلابهای بعدی بسیار مؤثر بوده است. رخدادهای دیگر، مانند انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه، نیز از عوامل مهم مؤثر در انقلابهای بعدی بوده‌اند.

از این‌رو از نظر اسکاچپول، موقعیت یک کشور در جهان به‌نحوی گسترده تعیین‌کننده بروز فرصتهای انقلابی است. او معتقد است در کشورهایی که در موقعیتهای نامساعدی در نظام سرمایه‌داری جهانی و نظام بین‌الدولی قرار گرفته‌اند، احتمال وقوع انقلاب بیشتر است. «زمان تاریخی خاص» نیز به همان‌گونه، خط‌مشی‌ها و اختیارات یک انقلاب را تعیین می‌کند.

آزادی عمل بالقوه دولت

در خصوص نظام بین‌الدولی اعتقاد راسخ اسکاچپول این است که دولت در نظام بین‌الدولی بالقوه خودمختار است. اسکاچپول نظریه نظریه‌پردازان منازعه و لیبرال را مبنی بر اینکه حکومت یک عرصه سیاسی است که در آن بر سر منافع اقتصادی - اجتماعی کشمکش وجود دارد مردود می‌داند و بر آن است که از دیدگاه نظریه‌پردازان لیبرال قدرت دولت قراردادی بر مبنای وفاق جمعی است، در حالی که نظریه‌پردازان منازعه اعتقاد دارند که این قدرت مبتنی بر قهر و اجبار است.

کسانی که نظریه وفاق جمعی^۲ را قبول دارند (البته ایجاد وفاق جمعی می‌تواند دلایل نفع‌گرایانه^۳ از نظر افرادی مثل گریا ارزشمداران^۴ به‌زعم افرادی مثل جانسون داشته باشد) معتقدند که دولت نمی‌تواند در بلندمدت بطور پیوسته و مداوم سرکوب و قدرت

1. World - Historical Time

2. Consensual view

3. Utilitarian

4. Valuative

را علیه خواسته اکثریت اعمال کند. از نظر آنان، زمانی که توافق وجود نداشته باشد، دولت محکوم به نابودی است. نظریه پردازان منازعه چون لنین و تیلی معتقدند که حکومت عرصه‌ای است که در آن مبارزات اقتصادی - اجتماعی به صورت قهرآمیز و نه بر اساس وفاق جمعی، حل و فصل می‌شود. از نظر آنان حکومت به عنوان یک دستگاه سرکوب سازمان یافته، کنترل ابزارهای اصلی سرکوب (ارتش، پلیس و ...) را با توسل به زور در دست دارد و آن را بر ضد هرگونه قیام مردمی یا غیرمردمی به کار می‌برد.

از این رو از نظر نظریه پردازان وفاق جمعی، انقلاب موفق نشانه عدم حقانیت دولت در افکار اکثریت مردم است؛ در حالی که نظریه پردازان منازعه معتقدند که آن، نشانه عدم صلاحیت دستگاه اعمال فشار دولت است. البته شایان ذکر است که دولت از نظر نظریه پردازان منازعه صرفاً ابزاری برای گروه و طبقات حاکم است و در فعالیتهای خود هیچگونه آزادی عمل ندارد. از نظر آنان در بسیاری از موارد، دولت و گروه یا طبقه حاکم از یکدیگر قابل تمایز نیستند و با یکدیگر هماهنگی دارند.

در واکنش نسبت به نظریه‌های فوق در مورد دولت، برخی از نومارکسیست‌ها مانند پولانتزاس^۱، تروبرن^۲، اوفه^۳ و میلیبند^۴ نظریه دیگری ارائه داده‌اند. آنها معتقدند که دولت گروه و طبقه حاکم نیست، بلکه دارای استقلال نسبی از طبقه حاکم است. وظیفه اصلی دولت حفاظت از منافع طویل‌مدت طبقه ممتاز است، نه صرفاً منافع کوتاه مدت هر یک از اعضای آن طبقه، این امر البته با در نظر گرفتن چارچوب محدودیتهایی است که هر شیوه تولید برای گستره اعمال و سیاستهای دولت ایجاد می‌کند.

اسکاچپول بر آن است که کلیه نظریه‌پردازان فوق به این امر توجه دارند که «چگونه» دولتها از نظر شیوه تولید مسلط و طبقه حاکم با یکدیگر تفاوت دارند و متفاوت عمل می‌کنند. در این دیدگاه، دولت به عنوان دارنده حق، منطق و تمایلات مخصوص به خود در نظر گرفته نشده است. اسکاچپول از دولت درکی «سازمانی» یا «واقع‌گرایانه» دارد. دولت تشکیلاتی واقعی است که می‌کوشد مردم و کشور را کنترل کند. اگرچه زمینه

1. Poulantzas

2. Therborn

3. Offe

4. Milliband

بین‌المللی و ساختار طبقاتی موقعیت دولت را محدود می‌کنند ولی دولت می‌تواند در روابط و فعالیت‌هایش بالقوه مستقل از آنها باشد. اسکاچپول معتقد است که:

دولت صرفاً عرصه‌ای برای مبارزات اقتصادی - اجتماعی نیست، بلکه عبارت است از مجموعه‌ای از سازمانهای اداری، سیاسی و نظامی که کم و بیش توسط یک مدیریت اجرایی هماهنگ می‌شود. در وهله اول و به صورت بنیادی یک دولت به استخراج منابع از جامعه می‌پردازد و آنها را برای خلق و کمک به سازمانهای اداری و سرکوب متشکل می‌کند.

البته سازمانهای اصلی دولت به نحوی تأسیس شده و سازمان یافته‌اند که در چارچوب روابط اقتصادی اجتماعی یک جامعه و در چارچوب پویایی اقتصاد ملی و بین‌المللی عمل کنند. (۱۴)

اسکاچپول معتقد است که دولت در زمینه استخراج منابع از اقتصاد و جامعه به رقابت با طبقات ممتاز می‌پردازد تا بودجه اجرای وظایف و طرحهای اصولی خود را تأمین کند. تخصیص منابع همیشه به نفع طبقه ممتاز نیست. در واقع، در بسیاری از مواقع منافع حکومت در تضاد با منافع طبقات ممتاز است و این، مقوله‌ای است که همواره در انقلابهای از بالا یا انقلابهای از پایین وجود داشته است. وی اشاره می‌کند که در جایی که دولت کاملاً قوی و مستقل از طبقه ممتاز باشد، انقلاب از بالا رخ می‌دهد؛ و در جایی که خلاف آن صادق باشد، انقلاب از پایین اتفاق می‌افتد. (۱۵) از نظر اسکاچپول دولت دو وظیفه بنیادی دارد: برقراری نظم و رقابت با دیگر حکومت‌های واقعی یا بالقوه در عرصه بین‌المللی.

او همانند مارکسیست‌ها، اما به دلایلی کاملاً متفاوت، معتقد است که دولت به ساختار طبقاتی موجود و نظم اقتصادی کمک می‌کند. برای دولت حفظ وضع موجود از آسانترین روشهای حفظ نظم است. در هنگام بروز بحران، دولت در امتیاز دادن به طبقات پایین به جای طبقه ممتاز برای ابقای نظم، تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

همان‌گونه که اشاره شد، دولت‌ها در یک نظام جهانی سلسله‌مراتبی شده قرار گرفته‌اند، برای بقا با یکدیگر رقابت می‌کنند و هنگامی که فرصتی به دست آورند خود را به موقعیت‌های بالاتر می‌رسانند. موقعیت جغرافیای سیاسی دولت در محیط بین‌المللی و

اقتصاد موجود و ساختار طبقاتی در داخل کشور، فعالیت‌های دولت را مشخص و محدود می‌کند.

در بسیاری از موارد ممکن است تهدیدهای بین‌المللی و رقابت اقتصادی، دولت را به سمت اتخاذ سیاست‌هایی مغایر با منافع طبقات ممتاز سوق دهد. به‌عنوان نمونه، وجود یک خطر نظامی یا تلاش برای کسب پیروزیها می‌تواند دولت را برای کسب درآمد اقتصادی بیشتر به تحمیل مالیات بیشتر وادار کند و بدین طریق منابع بیشتری را از طبقه ممتاز به خود اختصاص دهد و هنگامی که لازم باشد در سیاست‌های توسعه ملی تغییر ایجاد کند. تاریخ و انقلاب‌های گذشته شاهدی بر این مدعا هستند.

چارچوب نظری

ندا اسکاچپول معتقد است که انقلاب‌ها زمانی به‌وقوع می‌پیوندند که دستگاه اداری و نظامی دولت، به‌واسطه فشارهای بنیادی متعدد فلج شده باشد.

در وهله نخست، یک دولت باید در یک جامعه کشاورزی دیوان‌سالار^۱ با خصوصیات ویژه درونی و موقعیت نامساعد در عرصه بین‌المللی و نظام سرمایه‌داری جهانی قرار داشته باشد؛ تا در رقابت با کشورهای قویتر و در چارچوب ساختار قدرتهای نابرابر بین‌المللی یا به علت تهدید به یک شکست نظامی، سعی در نوسازی خود کند. تنها راه این کشور برای تأمین بودجه این‌گونه تلاشهای در جهت نوسازی، تحت فشار قرار دادن طبقه زمیندار برای کسب درآمد مورد نیاز است. طبقه زمیندار از قدرت، شهرت، اقتدار و اختیاراتی گسترده در روستا برخوردار است و از این‌رو به آسانی تسلیم نمی‌شود و این امر بستگی به عوامل زیادی دارد. چنین شرایطی، زمینه را برای نزاع بین دولت و طبقه زمیندار مساعد می‌کند. این مبارزه به دو طریق می‌تواند به انجام رسد: یا دولت تحت چنین فشارهایی به سازماندهی مجدد جامعه و اقتصاد قادر می‌شود یا با شکل‌گیری دولت جدیدی که قادر به سازماندهی مجدد ساختار اجتماعی و اقتصادی می‌باشد فرو می‌پاشد.

مورد اول هنگامی به وقوع می‌پیوندد که افراد رده بالا و متوسط نظام و دولت از طبقه زمیندار نباشند. به واسطه استقلال رهبری از طبقه زمیندار، ساماندهی مجدد ساختار سیاسی و روابط طبقاتی و اتخاذ تصمیماتی درباره نوسازی می‌تواند بدون ازهم‌پاشیدگی دولت میسر گردد (انقلاب از بالا). به نظر اسکاچپول مورد دوم وقتی به وقوع می‌پیوندد که دولت و ارتش، بویژه مقامات متوسط و بالای آنها، از ملاکین باشند. در چنین مواردی، دولت به راحتی قادر به تصمیم‌گیری درباره فرایند نوسازی نیست، و حتی در صورت اتخاذ چنین تصمیمی، به علت اکراه و خودداری نظامیان در از بین بردن طبقه‌ای که کادر رهبری ارتش و دولت از آن برخاسته‌اند قادر به اجرای آن نخواهد بود. اسکاچپول معتقد است که چنین شرایطی باعث فروپاشی نظامی و اداری می‌گردد و این امر راه را برای شورشهای دهقانی هموار می‌سازد.

البته شایان ذکر است که در برخی موارد دولتها استقلال و توانایی شروع فرایند نوسازی را داشته‌اند، اما به علت فشارهای فراوان از خارج، بالاخص درگیری در جنگ، آنچنان فاقد قدرت شده‌اند که نتوانسته‌اند مانع از انقلاب اجتماعی و شورشهای دهقانی شوند. روسیه بهترین نمونه یک کشور فاقد قدرت و اقتدار در خلال فشارهای خارجی و جنگ است. درگیری این کشور در جنگ جهانی اول بسیاری از نیروهای دولتی را تحلیل برد، بطوری که هیچ نیرویی قادر به جلوگیری از شورشهای دهقانی نبود.

اگرچه زوال قدرت دولت برای وقوع هر انقلابی ضروری است؛ اما کافی نیست. وجود شورشهای انقلابی دهقانی و مشارکت نخبگان حاشیه‌ای در بسیج انقلابی نیز از عوامل مهم موفقیت انقلاب اجتماعی است. وقوع شورش انقلابی دهقانی بستگی به عواملی نظیر الگوهای نهادی روابط دهقانان با یکدیگر و با ملاکان و نیز میزان توانایی دولت در فرونشاندن شورشها دارد. به عقیده اسکاچپول تنها در جوامعی که روستا به‌عنوان یک واحد مستقل مسؤل تولید، بهره‌برداری از زمین، استفاده از ابزارها، تقسیم کار، وصول اجاره‌ها و دیگر مطالبات باشد، انسجام و بهم‌پیوستگی به مقدار زیادی وجود خواهد داشت. و در مواردی که دستگاههای سرکوب در محل نظارت ندارند، روستاییان می‌توانند، به علت ضعف دستگاه سرکوب مرکزی، عدم رضایت همه‌جانبه و خشم خود را علیه ملاکین و در حقیقت علیه همه مشکلات موجود در روابط روستایی

ابراز کنند.

از نظر اسکاچپول، به محض بروز بحرانهای انقلابی، کاهش قدرت دولت مرکزی، و بروز شورشهای دهقانی در سطحی گسترده، نخبگان حاشیه‌ای بدون تردید به سازماندهی و رهبری جنبش‌های مخالف رژیم و بسیج منابع ایدئولوژیک جامعه به منظور توجیه فعالیت‌های رهبری و تقاضای اینارگری و متحد کردن جمعیت پراکنده دست می‌زنند و قدرت حکومت را با هدف ایجاد سازمانی جدید با قابلیت اقتصادی ملی و قدرت نظامی بیشتر در دست می‌گیرند.

بطور خلاصه موقعیت‌های انقلابی هنگامی ایجاد می‌شوند که دولتهای جوامع کشاورزی از یک طرف با فشارها و کشمکش‌های بین‌المللی روبه‌رو شده باشند، و از طرف دیگر قابلیت تحصیل منابع کافی سرمایه‌گذاری برای مقابله با فشارهای خارجی را از دست بدهند. این شرایط دولت را فلج می‌کند و فرصتی مناسب برای دهقانان مستعد شورش فراهم می‌نماید. نخبگان حاشیه‌ای شورشهای دهقانی را علیه رژیم پیشین سازماندهی می‌کنند و با فروپاشی آن نظم جدیدی را بنیان می‌نهند. (۱۶)

نقد نظریه اسکاچپول

۱. اسکاچپول انقلاب اجتماعی را به مثابه آن «دگرگونیهای اساسی و سریع دولت و ساختار طبقاتی در جامعه تعریف می‌کند که با شورشهای مبتنی بر طبقات و از پایین همراه است و با این شورشها تکمیل می‌شود.»

اشکال این مفهوم‌بندی از انقلاب اجتماعی، در ابهام اصطلاحاتی نظیر «سریع»، «اساسی» و «شورشهای مبتنی بر طبقات» نهفته است. سرعت و بنیادی بودن یک تغییر چگونه اندازه‌گیری می‌شود؟

برای نمونه، در لهستان، مجارستان و چکسلواکی ۱۹۹۰، معیارهای فوق‌الذکر مشاهده نمی‌شود گرچه انقلاب اجتماعی را هم تجربه کرده‌اند. آیا فرایندهای تغییر در این جوامع به اندازه کافی «سریع» بوده تا به مثابه انقلاب اجتماعی در نظر گرفته شوند؟ آیا تغییرات به اندازه کافی کامل و «اساسی» بوده‌اند تا بتوان چنین رویدادهایی را انقلاب اجتماعی نامید؟ آیا این فرایندها با شورشهای مبتنی بر طبقه همراه بوده و با آن تکمیل

شده‌اند؟ در نمونه‌هایی که اسکاچپول بدانها پرداخته بود جواب به این سؤاها آشکار و آسان بود، ولی در این موارد آسان نیست. به‌خاطر این ابهامات است که تعریف اسکاچپول از انقلاب اجتماعی نیاز به ایضاح و پالایش بیشتری دارد.

۲. همانطور که چالمرز جانسون استدلال می‌کند، اکثر شیوه‌های ساختاری تحلیل، جزء سازنده نظریه تاریخ هم هستند. موافقان با این شیوه تبیین، تاریخ را به‌عنوان موجودی زنده با منطق، قواعد و قوانین خود می‌دانند. از نظر این محققان تاریخ به سوی دسته ویژه‌ای از آرمانها، اهداف و سرنوشت هدایت می‌شود و حرکت می‌کند. از این‌رو، وظیفه اصلی تحلیلگر ساختارگرا، جست‌وجو در تاریخ برای «کشف» قواعد و قوانینی است که بر آن حکومت می‌کند. اسکاچپول به‌عنوان تحلیلگری ساختارگرا استدلال می‌کند که جوامع، نوسازی را از طریق انقلاب از بالا یا پایین تجربه می‌کنند. وظیفه اصلی او این است که «کشف» کند چه موقع جوامع انقلاب از بالا یا از پایین را تجربه می‌کنند. (۱۷) جانسون می‌گوید:

ضعف اصلی این نظریه‌ها آن است که توانایی مواجهه با تغییرات سیاسی را که در خارج از تعاریف آنها اتفاق می‌افتد ندارند. نظریه‌پردازان ساختارگرا زیرمجموعه‌ای از انقلابهای «بزرگ»، «کلاسیک» و «واقعی» را ابداع می‌کنند، و در نتیجه نمی‌توانند هر تحولی را انقلاب بدانند مگر هنگامی که چندین دهه و نسل بگذرد. یعنی تا هنگامی که بطور واضح مشخص شود که آیا این حوادث و رویدادها به دموکراسی، نوسازی، تجدید سازمان طبقات و شیوه جدیدی از تولید، یا هر معیار دیگری که نشانه انقلاب واقعی محسوب می‌شود، منجر می‌شوند یا خیر. (۱۸)

۳. همانطور که هیملشتاین^۱ و کیمل^۲ خاطر نشان می‌کنند یکی از بزرگترین نقاط ضعف نظریه اسکاچپول درباره انقلاب اجتماعی، ناکامی او در تبیین و توصیف فرایندهایی است که بین «پیش شرطها» و «پیامدها» داخل می‌شوند و میان آنها ارتباط برقرار می‌کنند. اسکاچپول به‌عنوان یک ساختارگرا عواملی نظیر ایدئولوژی، رهبری - بر

اساس تنظیم استراتژیها و تاکتیک‌های کوتاه‌مدت - و سازمان سیاسی را که مؤلفه‌های سازنده و غیرقابل‌اجتناب نظریه جامع انقلاب محسوب می‌شوند، فاقد اهمیت یا کم‌اهمیت می‌شمارد. (۱۹)

۴. اگرچه اسکاچپول به اهمیت تجربی «زمان تاریخی خاص» واقف است، اما در تحلیل خود از انقلاب اجتماعی، از ارائه دلیل برای آن، به لحاظ نظری، ناکام است. همانطور که تایلور خاطر نشان می‌کند او «زمان خاص تاریخی» را «به‌عنوان یک متغیر مستقل واقعی به کار نمی‌برد، بلکه از آن به‌عنوان ابزاری برای ارائه تبیینهای موقتی^۱ و ویژه برای اصلاح کاستیها در قدرت پیش‌بینی دیگر متغیرها استفاده می‌کند.» (۲۰)

۵. چنانچه اشاره شد، اسکاچپول در تحلیل انقلاب اجتماعی، اهمیت رهبری را نادیده می‌گیرد. این درست است که رهبری به‌تنهایی نمی‌تواند موقعیت انقلابی را خلق کند، اما بدون شک هنگامی که چنین موقعیتی پدید می‌آید، بدون وجود رهبری که مخالفان را متحد نماید و از منابع و موقعیت پدید آمده بهره‌برداری کند، دولت مستقر را نمی‌توان سرنگون کرد. به‌علاوه حاکمان رژیم قبلی نیز دریافت‌کنندگان منفعل نیروهای «ساختاری» نیستند. (۲۱)

۶. اسکاچپول استدلال می‌کند که محتوا شناختی ایدئولوژیها به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند کلیدی برای پیش‌بینی پیامد انقلاب یا فعالیت‌های انقلابیون - که سازمانهای دولت را می‌سازند - فراهم آورد. (۲۲) به‌علل متعددی، ایدئولوژیها باید برای تشویق به دستیابی حفظ و گسترش قدرت تعدیل شوند، اما این تعدیل مطلق و نامحدود نیست. بنابراین، اگرچه محتوای ایدئولوژیها پیش‌بینی دقیقی از اقدامات آینده به‌دست نمی‌دهد، معذک مرزهای عمومی و احتمال اقدامات و جایگزینها را برای ما روشن می‌سازد. بنابراین نمی‌توان نظر اسکاچپول را در مورد نفی کامل نقش ایدئولوژی پذیرفت.

۷. اسکاچپول استدلال می‌کند که جنگ عاملی بنیادین در آسیب‌پذیر کردن و از توان انداختن دولت و به‌وجود آوردن زمینه انقلاب اجتماعی است. اما همانطور که گلداستون خاطر نشان می‌سازد.

«اگرچه در برخی موارد جنگ به انقلاب ختم شده است، اما مطالعات تجربی نشان داده‌اند که عموماً رابطه بین جنگ و بی‌ثباتی سیاسی ضعیف است. عملاً در دو دهه گذشته رابطه‌ای بین شکست در جنگ و وقوع انقلاب اجتماعی وجود نداشته است.» (۲۳)

۱. اسکاچپول در تدوین نظریه خود به عوامل ژئوپلیتیک و اکولوژیک توجه کافی نشان نمی‌دهد. بدون شک موقعیت جغرافیایی یک کشور نقش مهمی را نه تنها در وقوع انقلاب بلکه در پیامدهای آن ایفاء می‌کند. مجارستان در ۱۹۵۶، چکسلواکی در ۱۹۶۸، السالوادور در ۱۹۹۰، مثالهای خوبی از جوامعی هستند که باید انقلاب را تجربه می‌کردند، اما به سبب موقعیت جغرافیایی‌شان در آنها انقلاب روی نداد. منابع طبیعی، جمعیت، تراکم و پراکندگی آن، آب، هوا، ویژگیهای طبیعی، کوهها، صحراها، فاصله بین شهرها و روستاها، تسهیلات ارتباطی و زیرساختها، همه و همه، عواملی مهم در پیدایش، موفقیت یا شکست انقلاب هستند و باید به‌عنوان مؤلفه‌های سازنده یک نظریه انقلاب به آنها پرداخته شود. (۲۴)

یادداشتها

۱. به نقل از:

- Perez Zagorin, "Theories of Revolution in Contemporary Historiography," *Political Science Quarterly*, 88:1 (March 1973), p.423.
2. E. G Hobsbawm, "Form Social History to the History of Society," *Daedalus*, 100 (1) (Winter 1971), p.39.
3. Ted Robert Gurr, *Why Men Rebel* (Princeton, N.j.: Princeton University Press, 1970).
4. Harry Eckstein, ed. *Internal War* (New York: Free Press, 1964).
5. Craine Brinton, *The Anatomy of Revolution* (New York: Norton, 1953).
6. Theda Skocpol, *States and Social Revolutions* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), p.4.
7. Charles Tilly, *From Mobilization to Revolution* (London: Addison - Wesley, 1978).

8. Arthur Stinchcombe, "Stratification Among Organizations and the Sociology of Revolution," In *Handbook of Organizations*, edited by James G. March, pp.169-80 (Chicago: Rand McNay, 1965).
۹. به عنوان نمونه جانسون وقایع مجارستان را انقلاب می‌داند ولی کسکمتی (به نقل از زاگورین) آن را شورش تلقی می‌کند. رجوع کنید به:
- Chalmers Johnson, *Revolution and the Social System* (Stanford: The Hoover Institution, Stanford University, 1982) and Zagorin, *Op.Cit.*
۱۰. به عنوان نمونه هاگوپیان وقایع سال ۱۳۵۷ ایران را شورش می‌داند. اسکاچپول، جانسون و بسیاری دیگر از پژوهشگران آن را انقلاب تلقی می‌کنند. رجوع کنید به:
- Mark Hagopian, *Regimes, Movements, Ideology* (London: Longman, 1984); Theda Skocpol, "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution," *Theory and Society* (May 1982), pp.265-307, and Johnson, *Op.Cit.*
۱۱. ذکر این نکته ضروری است که در بحث‌های معرفت‌شناسی امروز این اصل پذیرفته شده که مفاهیم فقط در پارادیمهای خود قابل تعریف هستند. بحث فوق اشاره به ابهام زدایی از یک مفهوم در یک پارادایم خاص دارد. برای بحث بیشتر درباره معنی و مفهوم انقلاب به منابع زیر رجوع کنید:
- M. R. Cohen, and E. Nagel, *Introduction to Logic and Scientific Method* (New York: Harcourt, Brace, 1934), p.239 and John Walton, *Reluctant Rebels: Comparative Studies of Revolution and Underdevelopment* (New York: Columbia University Press), 1984.
12. *Ibid.*, p.18.
13. *Ibid.*, p.22.
14. *Ibid.*, p.29.
۱۵. برای بحث بیشتر در این مورد به مقاله انقلابها و پیشرفت تاریخی جهانی سرمایه‌داری، نوشته اسکاچپول و تریمبرگر رجوع کنید.
۱۶. برای اطلاع بیشتر از جزئیات نظریه اسکاچپول. به مقاله زیر رجوع کنید:
- ناصر هادیان، نظریه تدا اسکاچپول و انقلاب اسلامی، راهبرد، شماره ۹ (بهار ۱۳۷۵)، صص ۲۵-۱.
17. Chalmers Johnson, *Revolution and the Social System* (Stanford, CA: The Hoover Institution, Stanford University, 1982).
۱۸. همانطور که تابلور خاطر نشان کرده است «ادعاهای اسکاچپول در مورد اجتناب‌ناپذیری و اولویت

تغییرهای ساختاری. تنها هنگامی می‌تواند به اثبات برسد که او مدل خود را مستقل از نمونه‌های بخصوص ارائه می‌کرد و سپس قدرت پیش‌بینی آن را نشان می‌داد (که این روش ضد روش تاریخی تطبیقی است) و یا اینکه نتایجی را که براساس مطالعات موردی بود به فرضیه‌هایی که با ارجاع به موارد دیگر قابل آزمون باشند، تبدیل می‌کرد. رجوع کنید به:

Stan Taylor, *Social Science and Revolutions* (New York: St. Martin's Press, 1984).

۱۹. باید خاطر نشان کرد که اسکاچپول در مقاله‌ای درباره انقلاب ایران عدم کفایت دیدگاه ساختارگرایانه خود را پذیرفته است. او معتقد است که ناکامی‌اش به دلیل آن است که اهمیت کافی برای «نقش ممکن نظام‌های ایده‌آل و برداشتهای فرهنگی در شکل دادن به اقدامات سیاسی» در نظر نگرفته است. او بعداً در مقاله خود در سال ۱۹۸۲ نوشت: «من دائماً از نظریه پردازانی که گمان می‌کردند جنبشهای اجتماعی مبتنی بر توده‌هاست و انقلابیون انقلابها را تماماً می‌سازند انتقاد می‌کردم و در عوض برای رسیدن به یک لحظه تقارن تاریخی (که در آن لحظه تلاشهای گروههایی با موقعیت‌ها و انگیزه‌های مختلف به هم می‌رسند، گروههایی که تحت دستور یک ایدئولوژی انقلابی عمل نمی‌کنند) بر دیدگاه ساختارگراها پافشاری می‌کردم.» رجوع کنید به:

Skocpol, "Rentier"

20. Taylor, *Op.Cit.*, p.47.

۲۱. رهبری با تأکید بر موضوعات و ایدئولوژی‌هایی که آمادگی را به وجود می‌آورند و اتحادها را مستحکم می‌سازند مخالفان را متحد می‌کند. رجوع کنید به:

Thomas H. Greene, *Comparative Revolutionary Movements* (Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, 1984).

22. Skocpol, *States and*

23. J.A. Goldstone, *Revolutions: Theoretical, Comparative, and Historical Studies* (San Diego, HBJ, 1986), p.15.

۲۴. برای مرور تفصیلی نظریه انقلاب اسکاچپول به مقالات زیر رجوع کنید:

J.A. Goldstone,

Taylor, *Op.Cit.*

فریده فرهی، «فروپاشی دولت و انقلابهای شهری: تحلیلی تطبیقی از انقلابهای ایران و نیکاراگوئه»، راهبرد، ش ۱۰ (تابستان ۱۳۷۵)، صص. ۹۴-۱۷۳.